



بورلی کلی یری
پروین علی پور

بوری کلی پیری پروین علی پور
دنیای رامونا
رامونا

بوری کلی پیری پروین علی پور
رامونا همیشه راموناست
رامونا

بوری کلی پیری پروین علی پور
رامونای هشت ساله
رامونا

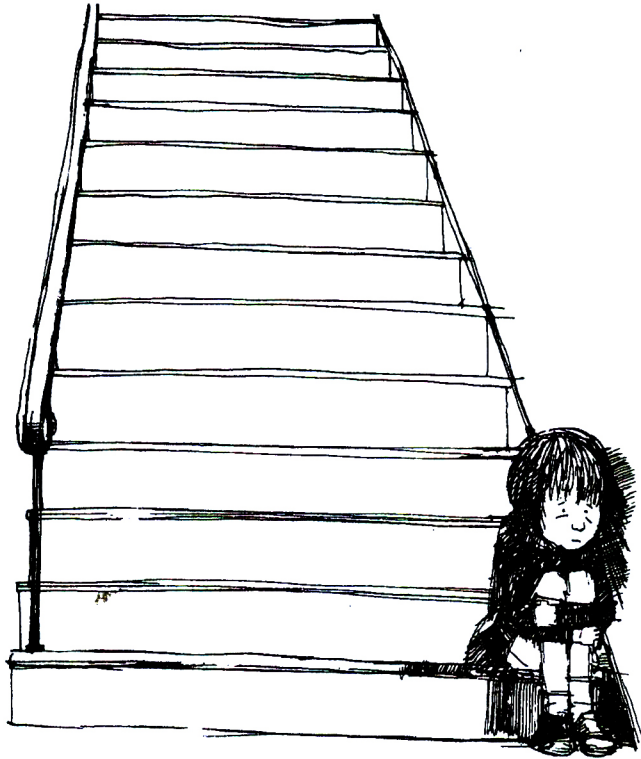
بوری کلی پیری پروین علی پور
رامونا و پدرش
رامونا

بوری کلی پیری ترجمه‌ی پروین علی پور
رامونا و مادربش
رامونا

بوری کلی پیری پروین علی پور
رامونای شجاع شجاع
رامونا

بوری کلی پیری ترجمه‌ی پروین علی پور
رامونای آتش پاره
رامونا

بوری کلی پیری ترجمه‌ی پروین علی پور
رامونا و خواهرش
رامونا



انگار امروز صبح یک خُرده نِقونقو شدی ها!»

رامونا با اخم گفت: «هیچ هم نِقونقو نیستم!»

بناتریس گفت: «خواب دیگری که آزش بیزارم، همان خوابی است که با لباس زیر، تو راهرو مدرسه ایستاده‌ام و همه بهم زُل زده‌اند! وای...، این تقریباً بدترین خوابِ دنیا است!»

رامونا هم این خواب را دیده بود، اما نمی‌خواست به آن اعتراف کند. لازم نبود بناتریس فکر کند همه‌ی خواب‌ها را پیش از او دیده است!

خانم کوییم‌بی به رامونا نگاه کرد که با قیافه‌ای اخمو، ظرفِ ناهار به دست، کنار یخچال ایستاده بود. دستش را روی پیشانی رامونا گذاشت که ببیند تب دارد یا نه.

رامونا خودش را کنار کشید و گفت: «من مریض نیستم. من نِقونقو نیستم!» و با عصبانیت از در بیرون رفت تا باز هم خود را به اتاق شماره یک برساند.

وقتی به دبستان گلن‌وود رسید، سلاسه سلاسه وارد ساختمان مدرسه شد و پای پله‌های کلاس‌های بالاتر چمباتمه زد. فکر کرد، اگر هر روز وقتش را در یکی از کلاس‌های طبقه‌ی بالا بگذراند، چه پیش می‌آید؟! در هر صورت، بهتر از کلاس اول

است! پیش خود گفت: «چی می‌شود اگر به کلاس خودم نروم و تا تعطیل شدن مدرسه، توی دست‌شویی دخترها قایم شوم!؟» پیش از آن‌که پاسخ پرسش خود را پیدا کند، آقای کاردوزا با گام‌های بلند وارد راهرو شد تا از پله‌ها بالا برود. او درست جلو رامونا توقف کرد.